

ساختمان و تقسیم حرفهای اضافه (وابستگی) و جای آنها

بخش دوم*

بقلم آقای دکتر خطیب رهبر

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

حرفهای وابستگی (اضافه) در زبان فارسی بازمانده حرفهای وابستگی در زبان پهلوی و فارسی باستان است. در فارسی باستان که حالت‌های هشتگانه اسم با پی‌بندهائی (Terminaisons) در مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث نشان داده میشود، حرفهای وابستگی نقش مهمی ایفا نمیکردند و بیشتر برای تأکید و تأیید برخی حالتها مانند حالت مفعولی و اضافه پیش از اسم آورده میشدند چه بدون این حرفها هم حالت اسم در جمله از پی‌بند ویژه آن آشکار می‌گشت.

اندک اندک در سیر تحول زبان حرفهای وابستگی (اضافه) اهمیت بیشتری یافتند؛ زیرا پی‌بندهای ویژه اسم در حالت‌های هشتگانه رفته رفته از آخر اسم افتاد و در بیشتر جاها حرفهای اضافه نماینده حالت اسم شد. *زبان و مطالعات فرهنگی* در برخی موارد هم حالت اسم بقرینه بی آنکه با حرف اضافه همراه باشد پیدا بود مثلاً در جمله، سقراط زهر نوشید، پیدا است که سقراط مسند الیه (فاعل) است، چه زهر در این جمله بتحلیل منطقی نمیتواند مسند الیه باشد.

یا درین مصراع حافظ: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند، سه اسمی که بی حرف وابستگی بکار رفته عبارتست از: دوش، ملایک، در.

ذهن بتحلیل منطقی اسم نخستین را قید زمان و دوم را مسند الیه (فاعل) و سوم را مفعول می‌شناسد زیرا اگر جز این تحلیلی شود گفتار بی معنی می‌آید.

* - بخش یکم این مقاله در شماره دوم سال دوازدهم (شماره مسلسل ۴۶) این مجله (ص ۱۶۱-۱۵۰) بطبع رسیده است.

بدین دو علت و علت‌های دیگر که اکنون درست دانسته نیست پی‌بندهای اسم در حالت‌های هشتگانه در طی زمان بحکم قانون تحول زائد بنظر رسید و بتدریج حذف شد و زبان باصطلاح زبانشناسی از وضع Synthétique بحالت Analytique درآمد.

تقسیم حرفهای وابستگی (اضافه)

حرفهای وابستگی را از لحاظ ساختمان واژه بدو گروه بخش توان کرد:

الف - حرفهای وابستگی ساده

حرف وابستگی ساده آنست که یک کلمه باشد. حرفهای وابستگی ساده زبان

فارسی عبارتست از:

از، الا، اندر، ایدون، به، با، باز، بر، بی، تا، جز، چو، چون، در، را،
زی، فا، فرا، فرو، کسره^۱ اضافه، که، مگر، و، وا.

یادآوری ۱ - برخی از حرفهای وابستگی (اضافه) ساده با حرف ربط و گاه با قید

مشترکند یعنی بر حسب عملی که بر عهده دارند گاه حرف ربط بشمار میروند و گاه قید گاه حرف اضافه؛ ازین گونه میتوان این چند حرف را نام برد:

الا، ایدون، با، باز، تا، جز، چون، که، مگر، و.

اینک برای روشن شدن مطلب چند مثال آورده می‌شود:

ایدون: حرف اضافه برای مشابهت

برگهای رز چون پای خشنساران^۱ رز کواران^۲ همه ایدون رخ بیماران

ص ۱۳۷، دیوان مشوچهری تصحیح دبیر سیاقی

ایدون: قید وصف

من ایدون شنیدستم از موبدان بزرگان و بیدار دل بخردان

ص ۱۶۶، ج ۶، شاهنامه چاپ بروخیم

۱ - خشنسار: بر وزن طلبگار سرغابی بزرگ تیره سیاه سرسپید باشد... (برهان قاطع)

۲ - رز کوار: سبد انگور. کوار: بفتح اول بر وزن شرار سبدی را گویند که میوه و انگور و چیزهای دیگر در آن کنند... (برهان قاطع)

با : حرف اضافه علامت مفعولی

با چرخ پرستاره نگه کن چون پر لاله سبزه، درخور و مقرونست
ص ۶۴، دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

با : حرف ربط برای عطف

چو شد سالیان پنج با چار ماه بشد شاه روزی بنخجیرگاه
ص ۲۰۷۱، ج ۷، شاهنامه چاپ بروخیم

باز : حرف اضافه برای ظرفیت

دیگر رود مسرقان اندر خوزستان . رودی است که از رود شوشر بردارد و تا
اهواز برود و همه کشتارای آب دهد و آنچ بماند باز رود شوشر افتد .
ص ۴۶، حدود العالم، تصحیح دکتر ستوده
باز رود شوشر افتد = در رود شوشر ریزد .

باز : حرف ربط برای عطف

خواسته داری و ساز، بیغمیت هست باز ایمنی و عز و ناز، فرخی و دین و داد
ص ۱۸، دیوان منوچهری
بیغمیت هست باز = بیغمیت هست هم .

باز : قید شمار

شرمش از چشم می پرستان باد نرگس مست اگر بروید باز
ص ۱۷۸، دیوان حافظ، تصحیح قزوینی
بروید باز = دوباره بروید .

تا : حرف اضافه برای انتهای غایت

ما از بیم و ضرورت نزدیک شما آمده ایم و تا جان بخوایم زد .
ص ۵۷۱، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض
تا جان بخوایم زد : تا پای جان جنگ خواهیم کرد .

تا : حرف ربط برای شرط

بدان ای پسر تا کسی لطیف طبع نبود عاشق نشود . باب ۱۴، قابوس نامه

تا : قید تأکید

بساسانیان تا مدارید امید مجوئید یا قوت از سرخ بید

ص ۲۷۷۰ ، ج ۹ ، شاهنامه

تا مدارید امید = همانا و زنهار امید مدارید .

جز : حرف اضافه برای استثناء

باید دانست که جز با اسمی که پس از آن آورده می شود ، یک و ابسته قیدی استثنائی :

می سازد که در عین حال نسبت بفعل جمله حالت و ابستگی فاعلی یا مسندالیهی یا مفعولی یا حالت و ابستگی قیدی دیگر . نیز دارد .

ببلخ اندرون جز که لهراسب شاه نمانده است از ایرانیان و سپاه

ص ۱۵۵۲ ، ج ۶ ، شاهنامه

جز که لهراسب شاه : و ابسته قیدی استثنائی و و ابسته فاعلی

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه غافل هنری بهتر از این

ص ۲۷۹ ، دیوان حافظ

جز غم : و ابسته قیدی استثنائی و و ابسته مفعولی (صریح)

خلل از ملک چون شود زائل جز برای وزیر و تیغ امیر

ص ۱۷۰ ، دیوان ناصر خسرو

جز برای : و ابسته قیدی استثنائی و قید واسطه

از چه کند دهر جز از سنگ سخت ایدون این نرم و رونده رمال

ص ۲۵۲ ، دیوان ناصر خسرو

جز از سنگ سخت : و ابسته قیدی استثنائی و قید تبیین جنس

کارش الامی و شکار نبود با دگر کارهاش کار نبود

ص ۶۸ ، هفت پیکر نظامی ، تصحیح وحید

الامی : و ابسته قیدی استثنائی و مسند

جز ، با ، که ، یک حرف ربط مرکب می سازد که مفید استدرالك است یعنی

توهمی را که از کلام سابق پدید آمده است رفع می کند و جمله دوم را بر جمله نخستین معطوف می دارد ،

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزدان

.....

جز که نباشد حلال، دور بکردن بچه کوچک ز شیر مادر و پستان

رود کی

الا و مگر، نیز در تمام احکام مشابه . جز . می باشند .

ملک مرزبان را گفت : ای برادر هرچ تو گوئی خلاصه نیک اندیشی و نقاوه

حفاوت و مهربانی باشد والا از فرط مباحضت و مخالفت آن را صورتی نتوان کرد .

ص ۱۴ ، سرزبان نامه ، تصحیح قزوینی

«الا از فرط مباحضت» وابسته قیدی استثنائی و قید علت

: الا که ، هم مانند ، جز که ، حرف ربط مرکب است و مفید استدرک

پس ای پسر اگر مذکر باشی حافظ باش و یاد بسیار دار و بر کرسی جلد بنشین

و مناظره مکن الا که دانی که خصم ضعیفست .

ص ۱۶۷ ، منتخب قابوس نامه ، تصحیح استاد نفیسی

گاهی «الا» بنهائی حرف ربط است و مفید استدرک

منادی فرمود که هیچکس مباد که چیزی از هیچکس بستاند الا بز بخرد و اگر

معلوم شود او را سیاست کنم . ص ۱۴۱ ، سیاستنامه ، تصحیح اقبال

مگر : حرف ربط مفید استدرک

بدان ای پسر که از هیچ علمی بر نتوانی خورد الا آخرتی ، که اگر خواهی که از

علم دنیائی بر خوری نتوانی ، مگر بمخرقه در روی آمیزی . ص ۱۶۳ ، منتخب قابوس نامه

مگر : حرف اضافه برای استثناء

گفت در سایه دولت خداوندی دام ملکه همگنان را راضی کردم مگر حسود را .

ص ۲۱ ، گلستان سعدی ، تصحیح فروغی

چون : حرف ربط برای تعلیل

چون نداری کمال فضل آن به که زبان در دهان نگه داری

ص ۱۸۷ ، گلستان سعدی

چون نداری = بعلت آنکه نداری .

چون : قید استمهام (وصف و حالت)

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی ره ز که پرسی چکنی چون باشی؟
ص ۲۳۱ ، دیوان حافظ

چون : حرف اضافه برای مشابَهت

همه وام جهان بوده است بر تو

گر اورا وامها می باز خواهند

ص ۸۵ دیوان ناصر خسرو

که : حرف ربط برای تفسیر

شیادی گیسوان بافت یعنی علویست و با قافله حجاز بشهری در آمد که از حج همی آیم
ص ۴۸ ، گلستان سعدی

که : حرف اضافه بمعنی از

یکی دوستی را که زمانها ندیده بود گفت کجائی که مشتاق بوده گفت مشتاقی به که ملولی
ص ۱۲۷ ، گلستان سعدی

به که ملولی = به از ملولی .

و : حرف اضافه برای مقابله

پس زندگی یاد کن روز مرگ چنانیم با مرگ چون باد و برگ

ص ۲۳۲۲ ، ج ۸ ، شاهنامه

چون باد و برگ : چون برگ در برابر باد .

وا : حرف اضافه بمعنی سوی و جانب

جای پرهیز است در کوی شکر ریزان گذشت
یا بترک دل بگو یا چشم و اروزن مکن
ص ۲۶۰ ، غزلیات سعدی ، تصحیح فروغی

وا : قید شمار

جرمش آنکه زیور عاریه بست

واستانیم آنکه تا داند یقین

ص ۲۹۵ ، دفتر شنبوی ، چاپ خاور

یادآوری ۲ - برخی از حروف اضافه ساده را گاه با حرف اضافه هم معنی آن تأکید می‌کنند بدو گونه :

گونه اول - حرف اضافه تأکیدی را بی فاصله پس از حرف اضافه نخستین می‌آورند بدین صورت :

اندر به ، بر به ، جز مگر ، در به
اینک مثلاً :

شبی تا بر آمد ز کوه آفتاب دوتن را نیامد سر اندر بخواب

ص ۱۷۳۲ ، ج ۶ ، شاهنامه

پنجم روز است از اسفندارمذ ماه و پارسیان او را مردگیران خوانند ، زیرا که زنان بر بشوهران اقتراحها کردند و آرزوها خواستندی از مردان .

ص ۲۶۰ ، التفهیم بیرونی ، تصحیح استاد همائی

سماک اعزل عزلت گرفته برگردون چون سر طایر بگشاد ، بو بواقع پر

ص ۴۷۳ ، دیوان ادیب صابر ، تصحیح استاد ناصح

ملامت من مسکین کسی کند که نداند که عشق تابچه حد است و حسن تابچه غایت

ص ۵۲ ، غزلیات سعدی

داد خود از کس نیام جز مگر زان که او از من بمن نزدیکتر

ص ۱۱۲ ، دفتر اول مثنوی ، چاپ بروخیم

در بزنجیر کن ترا گفتم تا چو زنجیر یان نیاشتم (نیاشفته ام)

ص ۱۶۹ ، هفت پیکر نظامی ، تصحیح وحید

گونه دوم - حرف اضافه تأکیدی را پس از اسمی که حرف اضافه بر سر آن آمده

باشد بصورت پسواژه (Postposition) می‌آورند بدین ترتیب :

از . . . اندر ، از . . . در ، از . . . را ، اندر . . . اندر ، اندر . . . بر ، به . . .

اندر ، به . . . بر ، به . . . در ، به . . . فرا ، بر . . . اندر ، بر . . . بر ، بر . . . در ،

در . . . اندر ، در . . . در .

اینک چند مثال :

- ره روزی از آسمان اندرست ولیکن زمین راه اورا درست
ص ۷ ، گرشاسبنامه اسدی ، تصحیح یغمائی
- زبام دژ اندر جریره بدید از آن سهم لشکر دلش بردمید
ص ۱۷۹۷ ، ج ۲ ، شاهنامه
- ازین آب در جانورگونه گون برآیند سیصد هزاران فزون
ص ۱۷۲ ، گرشاسبنامه اسدی
- چون نزدیک بازار عاشقان رسیدند پدر درمهد استر سوار و غلامی سی بایشان ،
از قضا را چاکری از خاص خویش پیش آمد سوار .
- ص ۱۶۱ ، تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر فیاض
- کای مقلموت من نه مهستیم من یکی پیر زال محتم
تندرستم من و نیم بیمار از خدا را ، مرا بدو مشمار
سنائی ، ص ۵۶۸ ، تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا
- دارد خرد و علم و سخاوت بسر اندر دارد هنر و فضل و کفایت ببر اندر
هستش بسرشته ظفر ، اندر هنر اندر مداحان را گیرد دایم بزر اندر
گر نیست بهنگام عطا در خطر اندر دستش چو بهارست پراز گوهر و دینار
ص ۵۵۱ ، دیوان مسعود سعد ، تصحیح یاسمی
- وان قطره باران سحر گاهی بنگر بر طرف گل ناشکفیده بر ، سیار
همچون سرپستان عروسان پروری و اندر سرپستان بر ، شیر آمده هموار
ص ۳۶ ، دیوان سنوچهری
- ستاره بسر بر شگفتی نمود بخاک اندرون روشنائی فزود
ص ۴ ، ج ۱ ، شاهنامه
- بفرمود تا کوس روین زنند بابر و در ، از چینیان چین زنند
ص ۳۹۸ ، شرفنامه نظامی ، تصحیح وحید
- حیرتم کشت و من در این حیرت ره بکاری فرا ، نمی دادم
عطار ، ص ۸۶۸ ، ج ۲ ، تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا

- یکی بزم سازم بهر کشوری که باشد بر آن کشور اندر، سری
ص ۱۶۱۵، ج ۶، شاهنامه
- وگر چون دست او باشد بحار جمله عالم همه در ثمین باشد، بر امواج بحار اندر
ص ۳۱۹، دیوان معزی، تصحیح اقبال
- هر روز دومرد را بکشتندی و مغزشان بیرون کردی ... تا خواست که بر زمین در
کسی نماند. ذکر پادشاهی ضحاک، تاریخ بلعمی، نسخه خطی کتابخانه ملک
- درخانه بالائین در، بیست و چهار تاج نهاده بود که قیمت آن خدای دانست.
ص ۴۹۷، مجمل التواریخ والقصص، تصحیح بهار
- گونه سوم - گاهی بجای حرف اضافه دوم کلمات اندرون، درون، فراز که
اسم یا ظرف مبهمند برای تأکید معنی ظرفیت حرف اضافه نخستین آورده می شود:
از ... اندرون. به ... اندرون، به ... درون، در ... اندرون، در ...
درون، به ... فراز.
- بیفتاد از اسب اندرون شهریار دریغ آن جوان شاهزاده سوار
ص ۱۵۲۹، ج ۶، شاهنامه
- زتور اندرون تا که گرشاسب خاست گذر کرده بد هفتصد سال راست
ص ۵۰، گرشاسبنامه
- ستاره بسر بر، شگفتی نمود بخاک اندرون، روشنائی فزود
ص ۴۴، ج ۱، شاهنامه
- بخیمه درون مرد شمشیر زن برهنه نخسبد چو درخانه زن
ص ۶۵، بوستان سعدی تصحیح فروغی
- هوا تیره فام و زمین تیره گشت دودیده در او اندرون خیره گشت
ص ۳۲، ج ۱، شاهنامه
- دیگر آنکه فهم کن ای بلهوس که درین خانه درون خود هست کس
ص ۱۰۹۸، دتتر ۶، مثنوی
- گریزنده را تا بکابل فراز سنان از قفا هیچ نگنست باز
ص ۴۸، گرشاسبنامه

ب - حرف وابستگی مرکب (حرف اضافه مرکب)

حرف وابستگی مرکب آنست که بیش از یک حرف باشد . حرفهای وابستگی مرکب بیشتر از بهم پیوستگی حرفهای اضافه و گاه از بهم پیوستن حرف ربط و اضافه ساخته می شود .

گروه اول : بجز ، بجز از ، بی ز ، جز از ، مگر از .

گروه دوم : بجز که ، جز که ، چونکه ، مگر که ، همچون ، همچو ، همچو که .

اینک چند مثال از گروه اول :

دانی که خداوند نفرمود بجز حق حق گوی و حق اندیش و حق آغاز و حق آور
ص ۱۷۳ ، دیوان ناصر خسرو

شاهی که بدو هیچ ملک ، چیر نباشد شاهی که شکارش بجز از شیر نباشد
ص ۱۲۴ ، دیوان سنوچهری

عرضه کردم دو جهان بردل کار افتاده بجز از عشق تو باقی ، همه فانی دانست
ص ۳۴ ، دیوان حافظ

بی ز جهدی آفریدی مر مرا بی فن من روزیم ده زین سرا
ص ۱۱۴۸ ، دفتر ۶ ، مثنوی

نباشد جز از بی پدر دشمنش علوم انسانی که یزدان با آتش بسوزد تنش
ص ۷ ، ج ۱ ، شاهنامه

چند مثال از گروه دوم :

زمانه بر بود از من هر آنچه بود مرا بجز که محنت من نزد من همی پاید
ص ۱۲۲ ، دیوان مسعود سعد

این عجایب دید آن شاه جهود جز که طنز و جز که انکارش نبود
ص ۴۵ ، دفتر اول مثنوی

نرگس تازه چو چاه ذقنی شد بمنثل گر بود چاه ز دینار و ز نقره ذقنا
چونکه زرین قدحی در کف سیمین صنمی یا درخشنده چراغی بمیان پرنا
ص ۲ ، دیوان سنوچهری

ناگفته سخن خیوی مرد است	خوش نیست خیو مگر که در فم
پسر بد مراورا یکی خوب روی	هنرمند و همچون پدر ناجوی
پادشه همچو تانگ انگورست	در نیچد در آن کزو دورست
هست ایمان شما زرق و مجاز	راهزن همچو که آن بانگ نماز

ص ۲۷۰ ، دیوان ناصر خسرو
ص ۱۴ ، ج ۱ ، شاهنامه
ص ۶۲ ، هفت پیکر نظامی ، تصحیح وحید
ص ۱۰۰۶ ، دفتر پنجم مثنوی

شبه حرف اضافه (وابستگی)

شبه حرف اضافه از بهم پیوستن یک یا دو یا سه حرف اضافه ساده با یک اسم و گاهی بایک صفت یا یک ضمیر اشاره ساخته می شود . شبه حرف اضافه عمل یک حرف اضافه ساده را با صراحت و دقت بیشتر انجام می دهد . ملاک شناختن شبه حرف اضافه این است که بتوان آنرا حذف کرد و بجایش یک حرف اضافه ساده گذاشت اینک چند مثال :

بهر = بهم (اسم) + کسره اضافه (حرف اضافه) معادل را ، به

از راه = از + راه (اسم) + کسره اضافه معادل به

از برای = از + به + را + کسره اضافه معادل را

گذشته از = گذشته (صفت) + از حرف اضافه معادل جز

چنان چون = چون + آن (ضمیر اشاره) + چون معادل چون

تقسیم شبه حرفهای اضافه (وابستگی)

۱- گروه اول

شبه حرفهای این گروه از بهم پیوستن یک اسم یا یک صفت یا یک ضمیر بایک حرف اضافه ساخته می شوند و مهمترین آنها عبارتند از :

بهر ، بیرون ، بیرون ز ، پی ، پیش ، جهت ، جدا از ، چنان ، دون ، سوی ،

غیر، غیراز، گذشت، گذشته از، مانند، مانده، مثل، نزدیک.
در اینجا برای نمونه یک مثال از هر شبه حرف ذکر می شود:

بر: معادل به

هم رقعہ دوختن به و الزام کنج صبر کز بهر جامه رقعہ برِ خواجگان نبشت
ص ۸۹، گلستان سعدی

بهر: معادل به

چون ننازم بهر داماد و وصی و اولاد او گر بنازی تو بتازه پیشکار ای ناصبی
ص ۴۶۴، دیوان ناصر خسرو

بیرون: معادل جز

بیرون این کارهای دیگر پیش افتد و همه فرایض است. ص ۲۸۳، تاریخ بیهقی

بیرون از: معادل جز

بیرون از جامه و طرایف. مواضعت نهاده که هر سالی که خراجی فرستد برادر را. ده هزار دینار هر یوه باشد
ص ۲۴۳، تاریخ بیهقی

پی: معادل را

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
ص ۲۵۲، دیوان حافظ

پیش: معادل به

یکی پیش شوریده حالی نبشت که دوزخ تمنا کنی یا بهشت
ص ۱۱۱، بوستان سعدی

جهت: معادل را

او موجب آن ندانست و پنداشت که مگر جهت دوستی شیرویه با وی دشمنی می کنند.
ص ۱۳۵، منتخب جوامع الحکایات عوفی

جدا ز: معادل جز

جدا ز مردم بگذشت ز آب آن دریا بر از دو یست هزار اسب و اشتر و استر
ص ۷۴، دیوان فرخی، تصحیح عبدالرسولی

دون: معادل غیر و جز

پس خرد که در کارها نگرد همه چیزی در خویشتن ظاهریند و دون خود چیزی نبیند.

ص ۱۸ ، کشف المحجوب سجستانی ، چاپ تهران

سوی: معادل به

استادم دونسخت کرد این دونامه را چنانکه او کردی یکی بتازی سوی خلیفه ویکی

ص ۷۷ ، تاریخ بیهقی

پارسی بقدرخان

غیر: معادل جز

مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

ص ۴۹ ، دیوان حافظ

غیر از: معادل جز

چون قومی تاریخ نهادند از وقت آدم و طوفان نوح علیها السلام و غیر از آن .

ص ۹ ، مجمل التواریخ والقصص ، تصحیح بهار

گذشت از: معادل جز

امیری حرس بهمه روزگار یکی از شغل‌های معظم بوده است چنانکه گذشت از امیر

حاجب هیچکس از امیر حرس بدرگاه بزرگتر نبوده است .

ص ۱۶۸ ، سیاستنامه ، تصحیح اقبال

گذشته ز: معادل جز

گذشته ز رستم بایران سوار ندانم که بامن کند کازار

ص ۷۲۶ ، ج ۳ ، شاهنامه

گذشت: معادل جز

ورچه از روزگار رنگ آمیز نیست حاصل گذشت حرمانم

ولوالجی ، ص ۶۴۰ ، ج ۱ ، تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا

مانند: معادل چون

چنین زرد و نوان مانند نالی بگردستم غم دلبر غزالی

ص ۴۸۸ ، دیوان ناصر خسرو

ماننده: معادل چون :

می ریخت سرشک دیده تا روز ماننده شمع خویشتن سوز
ص ۱۳۱، لیلی و سجنون نظامی، تصحیح وحید

مثل: معادل چون

فکر و اندیشه است مثل نردبان وحی و مکشوف است ابر آسمان
ص ۹۵۶، دفتر ۵ شنوی

نزدیک: معادل به

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه انی رایت دهرآ من هجرک القیامه
ص ۲۹۵، دیوان حافظ

یادآوری - در این گروه گاه شبه حرف را با حرف اضافه، را، که پس از اسم
مصدر باین شبه حرف آورده می شود تأکید می کنند :

بهر... را : معادل بهر

هرزدن بهر نوازش را بود هر گله از شکر آگه می کند
ص ۴۳۰، دفتر ۲ شنوی

پی... را : معادل پی

خواب دیدم خواجه بیدار را آن سپرده دل پی دیدار را
ص ۱۲۳۲، دفتر ۶ شنوی

۲- گروه دوم

این شبه حرفها بیشتر از بهم پیوستن یک اسم با دو حرف اضافه ساخته می شود.
بدین ترتیب که حرف نخستین را پیش از اسم و حرف دوم را که معمولاً کسره اضافه است
پس از آن آورند. شبه حرفهای مهم این گروه عبارتند از :

از بهر، از پی، از جهت، از راه، از روی، از سر، از قبل، از واسطه، اندر
جنب، بیاب، بجای، بجهت، بدون، برای، بسان، بسر، بسوی، بغیر، بکردار،
بنزدیک، باسر، بر جای، برسان، برسر، بر کردار، چنانچون، درباب، درجنب،
درحق. اینک با آوردن یک مثال از هر شبه حرف اکتفا می کنیم :

از بهر : معادل را

ترا خواسته گر ز بهر تنست بیبخش و بدان کاین شب آبستنت
ص ۱۹۹، ج ۱، شاهنامه

از پی : معادل را

زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش
ص ۲۹۷۰، ج ۹، شاهنامه

از جهت : معادل را

خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور همد این همه نقش می زخم از جهت رضای تو
ص ۲۸۴، دیوان حافظ

از راه : معادل به

جهان گرچه از راه دیدن پری است ز کردار دیوست و نر ازدهاست
ص ۷۳، دیوان ناصر خسرو

از سر : معادل به

از سر دانش و کفایت خویش حاکمش کرد بر ولایت خویش
ص ۸۱، هفت پیکر نظامی، تصحیح وحید

از قبل : معادل را

تو چگوئی که جهان از قبل اینهاست که دریغ آید زیشانت همی کههدان
ص ۳۷۸، دیوان ناصر خسرو

از واسطه : معادل از

دل از واسطه دوری دلبر بگداخت بجانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
ص ۱۴، دیوان حافظ

اندر جنب : معادل در

علم بنده اندر جنب علم خداوند متلاشی بود .

ص ۱۰، کشف المحجوب هجویری، چاپ لنین گراد

، در ، بجای ، اندر جنب ، و بهمان معنی در این شعر دیده می شود .

زان شراب اینکه توداری چو خلابیست پلید در بهشت اینهمه عالم چو سرائیست خراب
ص ۴۰، دیوان ناصر خسرو

بیاب : معادل در (درباره)

اگر حتی بیاب همشهریان خود بگزارم و خاندانی بدان بزرگی پیداتر کنم باید که
از من فراستانند .

ص ۱۹۹ ، تاریخ بیهقی

بجای : معادل به

ای گل فروش گل چه فروشی بجایِ سیم وز گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل
کسانی

بجهت : معادل را

بجانب اسبکت رباطی فرمود ساختن بجهتِ غریبان .

ص ۱۳ ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی

بدون : معادل بی

خاقان چین بدونِ جنگ پیش او آمد و مال بسیار آورد .

پادشاهی انوشیروان ، فارسنامه ابن بلخی

برای : معادل را

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست

ص ۴۶ ، گلستان سعدی

بسان : معادل چون

بسان چرخ سرافراز و بر زمانه بگرد چو آفتاب برافروز و بر زمانه بتاب

ص ۳۳ ، دیوان مسعود سعد

بسوی : معادل به

امیر مسعود رضی الله عنه چونکه دانست غم خوردن سود نخواهد داشت بسوی نشاط

ص ۶۴۲ ، تاریخ بیهقی

باز شد و شراب می خورد .

بسوی : معادل را (برای)

هرگاه که فرزندان بسوی او خوردنی آوردندی او بهری بسوی پشنگ بنهادی

ص ۱۱۵ ، تاریخ بلعی ، تصحیح بهار

پس سوی او بردی .

بغیر: معادل جز

بر آتش رخ سوزان او بجای سپند بغیرِ خال سیاهش که دید به دانه

ص ۲۹۶، دیوان حافظ

بگردار: معادل چون

بگردارِ کوه آتشی بر فروخت بسی عود بامشک و عنبر بسوخت

ص ۱۷۶۷، ج ۶، شاهنامه

بنزدیک: معادل به

بنزدیکِ علی بن عیسی بن ماهان نبشت .

ص ۲۱۴، منتخب جوامع الحکایات، تصحیح بهار

باسر: معادل به

دیگر بار بدکان بنشستم و باسرِ حلواگری شدم .

ص ۱۶، منتخب اسرار التوحید، تصحیح بهمنیار

برجای: معادل به

طفل را گران دهی برجایِ شیر طفل مسکین را از آن نان مرده گیر

ص ۳۱، دفتر اول مشنوی

وبرسان: معادل چون

بر او بر زدم بانگِ برسانِ شیرِ علوم چنانچون چون بود کار مرد دلیر

ص ۱۳۲، ج ۱، شاهنامه

برسر: معادل بر

چو برسرِ بیع و شری رسی، اگر خواهی که خانه خری در کوئی خر که مردم مصلح

باشند . باب ۲۴، قابوس نامه

برکردار: معادل چون

نگونسار ایستاده مرد درختان را همی بینی دهانهاشان روان بر خاکِ برکردارِ ثعبانها

ص ۲۰، دیوان ناصر خسرو

چنانچون : معادل چون

پدید آمد هلال از جانب کوه بسان زعفران آلوده محجن
چنانچون دوسر از هم باز کرده ز زر مغرب دستاورنجن
ص ۵۸ ، دیوان سنوچهری

در باب : معادل در (درباره)

هر چند در باب وی سخن گفتندی از وی خشنود نگشت .

ص ۷۳ ، نوروزنامه خیام ، تصحیح سینوی

در جنب : معادل در

الهی تو می دانی هشت بهشت در جنب اکرامی که بامن کرده اند اندکست
ص ۲ ، ج ۱ ، تذکرة الاولیاء ، تصحیح نیکلسون
سنوچهری ، در ، را بمعنی ، در جنب ، بکار برده است .

اکنون صفت بچه انگور بگوئیم کاین هر صفتی در صفت او هذیانست
ص ۷ ، دیوان سنوچهری

در حق : معادل در (درباره)

اما من بنده مخلص در این کتاب بجای مدح و ثنای این پادشاه اذکار انعامی خواهم
کردن که باری ، تعالی و تقدس ، در حق این پادشاه و پادشاه زاده فرموده است .

ص ۳ ، چهار مقاله عروضی ، با تصحیح مجدد دکتر محمد معین

یادآوری ۱- در این گروه هم گاه شبه حرف اضافه را بوسیله حرف اضافه « را »

که پس از اسم مصدر باین شبه حرف آورده می شود تأکید می کنند . اینک سه مثال :

از بهر . . . را : معادل از بهر

پس گفت ای فرزندان این خروج که تو بر بنی امیه کردی دین را بود یادنیارا ؟ گفت

ص ۱۹۰ ، تاریخ بیهقی

بخدای که از بهر دین را بود .

از پی . . . را : معادل پی

بماند از پی پاسخ نامه را بکشت آتش مرد خود گامه را

ص ۱۱۲۵ ، ج ۶ ، شاهنامه

برای . . . را : معادل برای

در شرع توبه پشیمانی باشد برگناه گذشته و عزم آنکه باسر مانند آن نشود برای
قبحش را یا برای وجه قبحش را . ص ۹۶ ، تفسیر ابوالفتح رازی ، چاپ ۱۳۲۳ قمری
یادآوری ۲ - گاهی شبه حرف اضافه از پیوستن سه حرف اضافه با یک اسم
ساخته می شود و از این گروه فقط یک شبه حرف « از برای » می توان یافت که مرکب است
از : از + به + را + کسره اضافه .

از برای : معادل را

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست
گلستان سعدی

دانست که هر چه با او گفت از برای این دو آفتابه بود .

ص ۱۰۰ ، سیاستنامه ، تصحیح اقبال
در این نوع هم گاهی حرف اضافه ، را ، پس از اسم مصدر باین شبه حرف
آورده می شود :

دنیا را بگیر از برای تن را و آخرت را بگیر از برای دل را .

ص ۱۹۳ ، تذکرة الاولیاء ، تصحیح نیکلسون

جای حرفهای وابستگی (اضافه)

حرفهای وابستگی (اضافه) از نظر جای گزینی بر سه گونه است :

۱ - بیشتر حرفهای وابستگی پیش از اسم آورده می شوند و با اصطلاح دستورهای
اروپائی آنها را Préposition (پیشواژه یا حرف وابستگی پیشین) نامند از این گروه
می توان این حرفها را نام برد :

از ، الا ، به ، با ، باز ، بی ، تا ، جز ، چو ، چون ، زی ، فا ، فرا ، فرو ، کسره
اضافه ، که ، مگر .

۲ - برخی از حرفهای وابستگی گاهی پیش از اسم و گاهی پس از اسم آیند مانند :
اندر ، بر ، در .

۳ - حرف اضافه «را» همیشه پس از اسم آید و باصطلاح دستورهای اروپائی

Postposition (پسواژه یا حرف وابستگی پسین) است .

مثالهای نوع اول بسیار است در اینجا بذکر چند مثال از مواردی که حرفهای گروه

دوم و سوم Postposition (پسواژه) باشند می پردازیم :

اندر : قاعده هر روز را می جست شاه که ببیند مسجد اندر ، نوگیا

ص ۶۸۹ ، دفتر چهارم ، مثنوی چاپ بروخیم

بدو اندر دیههاست و آنجا اندر مردمان کوهیان باشند .

ص ۲۹ ، داستان بهرام چوین ، از ترجمه تاریخ طبری

بر : اندر اول عهد او زردشت پیش وی آمد و دعوت کرد . . . و گویند برهنه بر قفا

خفت و بفرمود تا ده رطل روی در چهار بوته بگداختند و بر سینه وی ریختند خوار خوار

و آنجایگاه بر ، دانه دانه بیفرد . ص ۵۱ ، مجمل التواریخ والقصص ، تصحیح بهار

چون نویسی کاغذ اسپید بر آن نبشته خوانده آید در نظر

ص ۳۶۰ ، دفتر دوم مثنوی

در : رازی است اینکه راه ندانستند اینجا در ، این بهائم غوغا را

ص ۱۷ ، دیوان ناصر خسرو

در تو نمرودی است آتش در ، مرو رفت خواهی اول ابراهیم شو

ص ۸۳ ، دفتر دوم مثنوی

را : منت خدای را عز وجل که طاعتش موجب قربتست . دیباچه گلستان سعدی

آنکه رخسار ترانگ گل و نسرین داد صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

ص ۷۶ ، دیوان حافظ

پیوست

اسمهای زمان و مکان مبهم (ظرفهای مبهم) و حروف اضافه

اسمهایی که بر مکان یا زمان مبهم دلالت می کنند مانند :

اندرون ، بالا ، بر ، بعد ، پس ، پشت ، پهلو ، پی ، پیرامون ، پیش ، توی ، جانب ،

چپ ، راست ، درون ، دور ، زبر (ازبر) ، زیر ، سپس ، سوی ، عقب ، فراز ، کنار ، گرد ، میان ، نزد ، نزدیک ، نزدیکی ، وراء .

در جمله بیشتر حالت قید مکان یا زمان دارند و بدو صورت بکار می‌روند :

الف - با اضافه شدن بکلمه دیگر بصورت ترکیب اضافی ، اینک چند مثال

از این گونه :

اندرون : ورخشه را دوازده جویباراست و وی اندرونِ باره بخاراست .

ص ۱۵ ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی

بالای : مسکین در این سخن بود که پادشه پسری بصید از لشکریان دور افتاده بود

بالای سرش ایستاده همی شنید . ص ۱۱۱ ، گلستان سعدی

بر : بوکوه لشکر بیاراستند درفش خجسته بیاراستند

ص ۹۳۷ ، ج ۴ ، شاهنامه

پس : این جهان گذرنده را خلود نیست و همه بر کاروان گاهیم و پس یکدیگری رویم .

ص ۳۶۵ ، تاریخ بیهقی

پشت : بجز پیل زوران آهن کلاه چهل پیل جنگی پس و پشت شاه

ص ۴۱۷ ، شرفنامه نظامی

پی : رخت مانده بر زمین در راه خوف تو پی اشتر روان گشته بطوف

ص ۲۳۷ ، دفتر دوم مشنوی

پیرامون : منوچهر بسیاری از شکوفه‌ها و گل و ریاحین از کوه و صحرا بشهرها آورد و

بکشت و دیوار فرمود کشیدن پیرامون آن . ص ۴۳ ، مجمل التواریخ ، تصحیح بهار

پیش : پیش ابتدای اسلام مولود مصطفی علیه السلام باز گوئیم که هیچ فخری سیستان را

بیشتر از آن نیست . ص ۴۸ ، تاریخ سیستان

بگفتند پیشش یکایک مهان سخنان شاهان و گشت جهان

ص ۸ ، ج ۱ ، شاهنامه

گاه برای تأکید پیشاپیش گفته می‌شود یعنی پیش پیش :

شقایقهای عشق انگیز پیشاپیشِ طاوسان بسان قطره‌های قیر باریده براخگرها
ص ۱، دیوان منوچهری

گاه این گونه قید ممکن است پس از مضاف الیه خود آید :

در چه دنیا فتادند آن قرون عکس خود را دیده‌ریک چه درون

ص ۱۱۲۱ ، دفتر ۶ ، مشنوی

زبر : شیخ اورا زبر دست سید اجل بنشانند . ص ۶۵ ، منتخب اسرار التوحید

زیر : خط خویش زیر آن بنویسد و گواه گیرد . ص ۱۵۳ ، تاریخ بیہقی

سپس : بچه ماند جهان مگر بسراب سپس او تو چون روی بشتاب

ص ۳۳ ، دیوان ناصر خسرو

سوی :

بی حجت و بصارت سوی تو خویشتن با چشم کور نام نهاده است ابو بصیر

ص ۱۵۷ ، دیوان ناصر خسرو

فرازی : فرازی یکی پیل نر زال زر نشانند و براندش سبک سوی در

ص ۱۴۱ ، ج ۴ ، شاهنامه

فرود : و این قوم فرود در آهنین بر آن چهارطاق بنشستند و بر زبان من پیغام دادند که

باسلطان حدیثی داریم . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ص ۶۶۳ ، تاریخ بیہقی

گرد : حقتعالی زنبوران را بفرستاد که گرد او می پریدند .

ص ۱۱۵ ، ج ۱ ، تذکرة اولیاء ، تصحیح فیکلسون

میان : حق کمتر پدر و مادر آنست که واسطه‌اند میان تو و آفریدگار .

باب پنجم ، قابوس‌نامه

گاه میان تکرار می‌شود :

میان زاغ سیاه و میان باز سپید شنیده‌ام ز حکیمی حکایتی دلبر

عنصری ، ص ۴۷۷ ، ج ۱ ، تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا

زرد : ورت سوی افراسیاب است رای برو نزد او جنگ مارا مپای

ص ۱۱۵۲ ، ج ۵ ، شاهنامه

ورای :

قلم را آن زبان نبود که سرعشق گوید باز و رای حدتقریرست شرح آرزومندی
ص ۳۰۶ ، دیوان حافظ

یادآوری ۱- گاهی بجای کسره اضافه ، حرف اضافه ، به ، یا ، از ، آورده می شود:

چون عیاض آنجا رسید نزدیک بشهر فرود آمد ولشکررا بجوانب فرستاد .

ص ۷۷ ، ترجمه تاریخ اعثم کوفی ، چاپ بمبئی

هر که آواز باریکی را بشنود از شنودن آواز سطر سپس از آن لذت یابد

آنگاه گفتست درست شد که لذت نباشد مگر سپس از رنج و بیرون آمدن از آن .

ص ۲۳۵ ، زادالمسافرین ، چاپ برلین

یادآوری ۲- برای این حالت چند قسم می توان ذکر کرد :

قسم اول - با بکار رفتن حرف اضافه پیش از این قیده ها :

از بعد : ایوان کسری بمدائن که شاپور ذوالاكتاف بنا افکند و از بعد او چند پادشاه
عمارت همی کردند تا بردست نوشین روان تمام شد .

ص ۱۵ ، نوروزنامه خیام ، تصحیح سینیوی

از پی : بر پی : شیر دین یزدان شو از پی خر گرافه اسب ممتاز

ص ۲۰۵ ، دیوان ناصر خسرو

از پیش : جم اندیشه ازدل فراموش کرد سه جام می از پیش نان نوش کرد

ص ۲۷ ، گرشاسبنامه ، تصحیح یغمائی

می بینید که سیستان خانه و اهل و فرزندان بگذاشتند از پیش چاکری از آن خویش

و برفتند .

از توی : درودی که از توی آن بوی اخلاص بمشام جان مشتاقان قدس رسد .

ص ۱ ، ج ۱ ، جهانگشای جوینی ، طبع لیدن

اندر عقب :

خواهم اندر عقبش رفت بیاران عزیز شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید

ص ۱۵۹ ، دیوان حافظ

بنزد:

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی که بکوی می فروشان دوهزارجم بجای

ص ۳۲۹ ، دیوان حافظ

بنزدیکی: فرستاد مهتر یکی را روان بنزدیکی مهتر کاروان

ص ۱۲۶۱ ، ج ۵ ، شاهنامه

باپس: از سفیان ثوری شنیدند که می گفت کتاب خدای باپس پشت انداختیم

ما فردا پیش خدا چه حجت آریم . ص ۹ ، تفسیر ابوالفتوح رازی ، چاپ ۱۳۲۳ قمری

برافراز: همی تافت چون مه میان گروه و یا ماه تابان برافراز کوه

ص ۱۰۶ ، ج ۱ ، شاهنامه

در پس:

در پس آینه طوطی صفتم داشنه اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

ص ۲۶۲ ، دیوان حافظ

در پهلوی: سید اجل نیشابوری بسلام شیخ آمده بود و در پهلوی او نشسته بود:

ص ۶۵ ، منتخب اسرار التوحید ، تصحیح بهمنیار

در زیر: مأمون دست در زیر نهالی کرد و آن کاغذ برگرفت .

ص ۹۰ ، چهار مقاله عروضی ، با تصحیح سجدد دکتر معین

در کنار:

جویها بسته ام از دیده بدامان که مگر در کنارم بنشانند سہی بالائی

ص ۳۴۹ ، دیوان حافظ

در میان: امروز بیک چاشنی اندک که یافت بیدار شد و پشیمان گشت و چه سود دارد

پشیمانی در میان دام . ص ۶۱۷ ، تاریخ بیهقی

در این قسم گاهی قید پس از اسم آید و صورت اضافه مقلوب یابد .

زباغ اندرون = از اندرون باغ .

پرستنده ای سوی در بنگرید زباغ اندرون چهره جم بدید

ص ۲۴ ، گرشاسبنامه

قسم دوم - با بکار رفتن حرف اضافه پس از مضاف الیه این قیده‌ها بصورت
Postposition (پسواژه) .

پس . . . در

پس رومیان در همی تاختند در و دشت از ایشان پیرداختند
ص ۳۴۵ ، ج ۸ ، شاهنامه

پیش . . . در

ابر کیقباد آفرین کن یکی مکن پیش اودر، درنگ اندکی
ص ۲۹۱ ، ج ۱ ، شاهنامه

درون . . . در

پس بگفتندی درون خازه در یوسف است این سوبه سیران و گذر
ص ۱۲۰۹ ، دفتر ۶ ، مثنوی

زیر . . . اندر

رازی است بزرگ زیر چرخ اندر بی دین نه تو اهل آنچنان رازی
ص ۴۷۶ ، دیوان ناصر خسرو

گرد . . . اندر

دوشب گوئی بیکجای است گردیک بهار اندر و یا زلفین مشکین است گرد روی یار اندر
ص ۳۱۹ ، دیوان معزی ، تصحیح اقبال

میان . . . در

کسی کو بود پهلوان جهان میان سپه در نماند نهان
ص ۴۸۲ ، ج ۲ ، شاهنامه

نزد . . . در

به بیژن چنین گفت کای نیکخواه مکن خویشان نزد من در تباه
ص ۱۲۶۱ ، ج ۱ ، شاهنامه

در این قسم گاهی ظرف ، جانشین پسواژه (Postposition) می شود :

زیر . . . اندرون

زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند رودکی

نزد ... فراز

فلک و آتش و اختر تابناک همه در هوا اند استاده پاک

بدانسان که آهنگر کارساز فرازد دمش نزد آتش فراز

ص ۱۳۸، گرشاسبنامه اسدی

قسم سوم - بابکار رفتن حرف اضافه هم پیش از این قیده‌ها و هم پس از مضاف الیه آنها.

در پیش ... در

همی باش در پیش او در، بیای وگر نه هم اکنون پرداز جای

ص ۱۶۸۶، ج ۶، شاهنامه

برگرد ... بر

برگرد رخس بر، نقطی چند ز بسد

وندر دم او سبز جلیلی ز زمرد

ص ۱۲۰، دیوان سنوچهری

ب - بی اضافه شدن بکلمه دیگر

زیر، از بر

همه چیز زیر و خرد از برست جزایزد که او از خرد برترست

ص ۳۱۶، گرشاسبنامه اسدی

پیش : فریدون بفرمود تارفت پیش بگفت آشکارا همه راز خویش

ص ۵۶، ج ۱، شاهنامه

بیرون : سرارده شاه بیرون کشید درفش همایون بهامون کشید

ص ۱۰۵، ج ۱، شاهنامه

یادآوری - این حالت را نیز سه قسم توان کرد :

قسم اول - گاهی حرف اضافه پیش از این قیده‌ها آید :

زپس : برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد زپس تو پیش فرست

دبیاچه گلستان سعدی

چورفتی همه چاره رخس ساز من آیم زپس گر بمانم دراز

ص ۱۶۸۹، ج ۶، شاهنامه

به پیش : به پیش است کاری که دشوارتر وزو جان من پر ز تیار تر

ص ۱۷۱۰، ج ۶، شاهنامه

به بیرون: دهم زرکه تا این به بیرون برد
وزین خانه تو بهامون برد
ص ۲۱۲۸، ج ۷، شاهنامه

از برون: تو خفته خنک در حرم نیمروز
غریب از برون گو بسر مابسوز
ص ۲۱، بوستان سعدی

قسم دوم - گاهی حرف اضافه پس ازین قیدها آید:

پس اندر: پس اندر سپاه منوچهر شاه
دمان و دنان برگرفتند راه
ص ۱۲۱، ج ۱، شاهنامه

قسم سوم - گاهی حرف اضافه هم پیش وهم پس از این قیدها آورده شود:

بیش اندر:

بیش اندر آمد یکی تند ببر
جهان چون درخش و خروشان چو ابر
ص ۷۶، گرشاسبنامه اسدی

گاهی بجای اندر در دو قسم اخیر اندرون آورده شود.

پیش اندرون:

همی تاخت پیش اندرون اردشیر
چو نزدیک شد بر کمان راند تیر
ص ۱۹۲۸، ج ۷، شاهنامه

بزیر اندرون:

یکی رخس دارد بزیر اندرون
گوئی روان شد که بیستون
ص ۹۵۳، ج ۴، شاهنامه

پایان

یادآوری - در این مقاله هر جا نام مصححی یکبار پس از نام کتاب آمده، دیگر بار
برای رعایت اختصار حذف شده است.